انتشارات مستضعفین
وابسته به آرمان مستضعفین
ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

سلسله تحلیلهایی پیرامون
تعرض نظامی عراق به خاک ایران
(۴)

بازتابهای جنگ تحمیلی عراق با ایران

فهرست مطالب

بازتابهای جنگ تحمیلی عراق با ایران

مقدمه ۱
" جنگ توده‌ای " و " جنگ توده‌ها " ۳
جنگ توده‌ها بستر حاکمیت امپریالیسم ۴
چه عواملی در شناخت بازتابهای جنگ مؤثرند ۶
توطئه های امپریالیستی و ریشه های جنگ تحمیلی عراق ۶
روندی که جنگ تا کنون طی کرده است ۸
ویژگیهای منطقه و رابطه های حاکم به آن ۱۰
سود و زیان جنگ تحمیلی عراق ۱۲
بازتابهای مستقیم و غیر مستقیم جنگ ۱۴

مقدمه

بررسی و مداقه پیرامون جنگ تحمیلی عراق با ایران جهت کشف و دریافت بازتابهای این جنگ، بیش از هر چیز مستلزم آگاهی و شناخت ریشه های نهادی تضادهائی است که ازدرون انسان و ازدو بعد متضاد خدائی و شیطانی او پایه و مایه میگیرد و درقطب بندیهای اجتماعی نمودار میگردد، و آگاهی و شناخت نقش جنگ در حرکت انسان است. بدیهی است که پیش از بررسی و تحلیل بازتابهای این مصداق ازجنگ لازم است که بطور اعم نقش جنگ و ریشه های نهادی جنگ و تضاد و درگیری و بازتابهای آن را در حرکتهای انسانی ـ اجتماعی در یک رابطه کلی مورد بررسی قرار داد و سپس به عنوان یکی از مصادیق آن، بازتابهای این صورت خاص از جنگ را تجزیه و تحلیل کرد.

بدون شک رشد انسان و تعالی و تکامل او در گرو برخورد صحیح و اصولی او با تضادهائی که به انحاء مختلف در زندگی انسانی ـ اجتماعی پیش پای او مانع میگذارند و او را به مبارزه می‌طلبد، میباشد. درون انسان سراسر تضاد است و جنگ و ستیز، جنگ و ستیزروح و لجن، خداوشیطان و... برهمین اساس نیز از آنگاه که انسان جبرهای زندگی حیوانی دوران جنبت اولیه را بشکست و موجودیت انسانی پیدا کرد و بدنبال آن منیت و فردگرائی او را وادار به طغیانش نمودند، جامعه انسانی نیز درگیر با نمودارهای این تضاد و درگیری درونی انسان شد، و قطب بندیهای اجتماعی، طبقات حاکم و محکوم، دارا و ندار، مستکبر و مستضعف پا به عرصهٔ ظهور نهادند. جوامع بشری از همان ابتدای تاریخ،

پیوسته در بسترهمین تضادها سیلان داشته ، تضاد دو قطب حاکم و محکوم ، دارا و ندار ، مستکبر و مستضعف ، که درآن اولی جناح افولی و رو به زوال را تشکیل میدهد و دومی جناح بالنده و رو به‌رشد و تعالی و تکامل را ، اینستکه جنگ و ستیز همواره با تاریخ‌انسان عجین بوده و بهتر بگوئیم تاریخ بر پایه همین تضاد شکل گرفته است . این جنگ و ستیز پیوسته بستری بوده که انسان در برخورد اصولی با آن رشد و تعالی و تکامل میبافته است چه آنکه اساسا "انسان بخودآگاهی نمی‌رسد و به‌توان لایتناهی و استعداد بی انتهای‌رشد یابنده خودآگاهی‌نمی‌یابد ،مگر دربرخورد با موانع وشدائدوسختیهاومصائبی که تضادها و درگیریها پیشا روی انسان میگذارند و انسان را به مبارزه می‌طلبد . منتها این تضاد در طول‌تاریخ بشر همواره در دو صورت‌یکی با صورت سازنده و رشد دهنده و دیگری باصورت تخریبی و به هدر دهنده نیرو و توان رشدی انسان تبارز میبافته است ، به بیان دیگریکی تضادهای‌اصولی که دیالکتیک‌تاریخ است و در آن توده‌های عاصی بر مستکبرین می‌شورند و به جنگ و ستیز با آنها قیام میکنند و دیگری تضادهای غیر اصولی است که به لحاظ به انحراف کشاندن دیالکتیک تاریخ از سوی مستکبرین ایجاد میگردد . به عبارت دیگر دو تضاد یکی با اصالت و دیگری‌بی‌اصالت همواره در طول تاریخ نمودار بوده که اصالت‌اولی برمیگردد به این اصل که مبین رابطه توده های تحت ستم با ستمگران و جباران است ،و فقدان اصالت دیگری باز میگردد به این مسئله که اساسا" این نوع تضاد حاصل حرکت مستکبرین در جهت ایجاد انحراف در تضاد اولی که مبین رابطه توده ها با مستکبرین است ، میباشد . بنابراین تضادهائی همواره دارای اصالت است که مبین رابطه توده ها با مستکبرین باشد ، نه مبین رابطه مستکبرین با توده ها . از دیر باز دیده ایم که مستکبرین پیوسته حاکمیت شوم خود را جز در سایهٔ تفرقه و اختلاف و کشمکش اجتماعی امکان‌پذیر نمی‌دیده اند ، لذا همواره در سعی و تلاش بودند تا که پایه های حاکمیت نکبت‌بار خود رابر توده های فرقه فرقه‌شده مستحکم سازند وبرای این منظورتوده ها را به جان همدیگر می‌انداختند و ایجاد جنگ‌بین طبقات تحت ستم‌میکردند تا که اذهانشان از دشمن‌عمدهٔ خود غافل شود و به این ترتیب دیالکتیک تاریخ به انحراف کشیده شود . چه آنکه مستکبرین‌همواره‌دیالکتیک تاریخ را در جهت‌نابودی و زوال خود میدیده اند ، لذا جهت نجات خود از گرداب هلاکت‌ونابودی ، سعی‌در ایجاد انحراف‌در دیالکتیک تاریخ‌میکردند و توده های فرقه فرقه شده را به جان همدیگر می‌انداختند و در بین آنها بذر نفاق وبدر کشتگی‌و اختلاف و تضاد و درگیری می‌پاشیدند ، تا که توجهشان معطوف به دشمن مشترک نشود و در جهت نابودی و زوال آن متحد و متشکل نگردند . این نوع تضاد ، در واقع

همان جنگ توده ها را موجب میشود . و حال آنکه تضاد اصولی مستضعفین با مستکبرین موجب جنگ توده ای میگردد . چرا که در این جنگ توده ها در سایه اتحاد و اتفاق بر علیه دشمن مشترک بسیج میشوند . بنابراین میتوان گفت که " جنگ توده ای " حاصل شکل گیری تضاد اصولی مستضعفین با مستکبرین است و " جنگ توده ها " حاصل تضادهای غیر اصولی است که مستکبرین جهت به انحراف کشاندن دیالکتیک تاریخ بوجود می آورند ، غافل اینکه این سنت الهی است که بالاخره توده ها در بستر همین تضادها بخود آگاهی رسند و امام و وارث زمین گردند .

بدون تردید هر کدام ازاین دو نوع جنگها رتابهائی دارند که در یک صورت ارگانیک با سرنوشت و تقدیر توده ها متصل و مرتبطند .

" جنگ توده ای " و " جنگ توده ها " :

"جنگ توده ای" تبلور تضاد آشتی ناپذیر خلقها با دشمن عمده شان که در جهان کنونی در مقطع فعلی امپریالیسم جهانخوار بسرکردگی امریکا است ، میباشد و در مقابل ، "جنگ توده ها" حاصل تلاشهای عبث و حرکتهای ضد خلقی امپریالیسم جهت تشبث حاکمیت شوم خود بر پیکر متلاشی شده خلقهاست . درطول تاریخ ، مستکبرین پیوسته از هیچ حرکت و تلاشی جز جنگ توده ای که تبلور خشم و کینه توده هاست نسبت بدانها وحشت و هراس نداشته اند ، چرا که در این جنگ جز نابودی خویش و پیروزی و سرفرازی توده های ضعف گرفته شده و آگاهی و آزادی و قدرت آنها را نمی دیده اند . لذاستکه جنگ توده ها از اصالت خاصی برخوردار است ، چرا که تبلور تضادی اصولی بین خلق وضدخلق است ، چه که تلاشی است از سوی خلقهای بپاخاسته در جهت دفع و نفی ضد خلق ، چرا که بستر استکه توده ها در آن بخودآگاهی میرسند و از ضعف وزبونی و ذلت و خواری رها میگردند و خود حاکم بر سرنوشت خویش میگردند . بنابراین جنگ توده ای تبلور شکل گیری احساس دیالکتیک توده ها و بستر خودآگاهی آنها است . در این جنگ است که خلقها به نیرو لایزال خویش واقف میگردند ، نیروئی که در ظل وحدت و بر پایه آگاهی خلقها میرود تا کاخ سلطه و سیطره ضد خلق را زیر و رو کند ، در این جنگ است که توده ها آبدیده میشوند بخودآگاهی میرسند و چونان سد نفوذ ناپذیر و مقاومی در برابر دشمن آنتاگونیستی خویش متحد و متشکل و استوار و پا بر جا ، سر برخواهند داشت و توسعه طلبی و ستمگری و جهانولگر و جنگجوئی و بینهایت طلبی را سد می نمایند . به این ترتیب جنگ توده ای ، حرکتی است جهتدار که از خودآگاهی و احساس دیالکتیک توده ها پایه و مایه میگیرد و بهمین لحاظ

است که مستکبرین از آن وحشت و هراس دارند. چرا که نابودی خود را در آن می‌بینند. در مقابل، جنگ توده ها پیوسته تبلور سیاست دیرینه مستکبرین یعنی " تفرقه بیانداز و حکومت کن " بوده است. این جنگ هیچگاه جهتی جز تخریب و تضعیف توده ها و اسارت آنها در چنگال مستکبرین نداشته است. استعمار و امپریالیسم در تاریخ معاصر پیوسته براساس همین سیاست ضد خلقی، بر توده ها حکمرانده‌اند، چه آنکه در این جنگ نیروی توده ها و حرکت و تلاش آنها، جهت خود را از آگاهی و خودآگاهی توده و احساس دیالکتیکشان نمیگیرد، بلکه از تحریکات استعمار و امپریالیسم میگرفته است و هدف اصلی از این جنگ تلف شدن و بهدر رفتن نیروی خلقها و غافل ساختن آنان از دشمن آنتاگونیستی و به بیان دیگر ایجاد انحراف در دیالکتیک جهتدار تاریخ که در راستای به امامت ووراثت رسیدن مستضعفین جریان دارد، میباشد. لذا ستکه قرآن در تبیین جنگ توده ای، آنرا به عنوان یک سنت معرفی میکند و چنین میگوید. " *ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین*.

اگر (در جنگی) بر شما ضربه ای وارد آمد، همسان این ضربه بر دشمن نیز وارد آمده است، و اینکه روزگار را بین توده ها (ناس) میگردانیم، هدف اینست که ایمانهای خفته‌ء توده ها بیدار شده و تبارز یابد و از میان آنها بر گرفته شود شهدا و الگوها و خدا (در این نبرد) دوستدار ستمگران نیست.

با اندک توجهی روشن و آشکار میشود که اساسا " غرض از جنگ و اهمیت جنگ ونبرد توده ای تا چه حد است. آنچنانکه از مفاد این آیه و سایر آیات قرآن برمی‌آید، اساسا " جنگ درشکل توده ای اش یعنی آنگاه که تبلور خشم و کینه خلقها در برابر دشمن آنتاگونیستی شان است اصالت دارد و این اصالت باز میگردد به اینکه پایه بر سنتهای الهی دارد و جنگ در این صورت بستر رشد و خودآگاهی توده هاست. و حال آنکه درست برای ایجاد انحراف خشم و کینه توده هاست که دشمنان آنها سعی در ایجاد تضادهای غیر اصولی کاذب می‌نمایند تا که خود را از تیررس قهر توده ها برهانند، این تضادها در همان جنگ توده ها یعنی رویاروئی ناس با هم و تفرقه و تشتت در میان آنها تبارز میابد که زمینه ساز حاکمیت مستکبرین است.

جنگ توده‌ها بستر حاکمیت امپریالیسم:

امپریالیسم جهانخوار پیوسته پایه‌های حاکمیت و سلطه شوم خود را بر تفرقه و تشتت

و جنگ و ستیز توده ها با یکدیگر استوار داشته است. جنگ های مذهبی، نژادی و... همه و همه نمودارهای همین سیاست شوم اند. امپریالیسم با استفاده از تجربیات وافری که استعمار در طی قرون متمادی برای او به ارمغان آورده است پیوسته با تشدید تضادهائی عادی و طبیعی ای چون اختلافات نژادی، مذهبی و... این هدف را پی میگرفته تا که توده‌ها را به جان یکدیگر بیاندازد و از آگاهی و شناخت تضادهای اصولی و دشمن آنتاگونیستی خویش بازشان دارد. و مانع از قیامشان بر علیه آن گردد. در همین زمان معاصر شاهد جنگهای مذهبی ـ نژادی بیشماری بوده ایم که با تحریکات امپریالیستی ظهور کرده اند وخلقهای بیشماری را در اثر آن به خاک و خون کشیدند. همین امپریالیسم جنایتکار امریکا بود که جنگهائی در کرهٔ جنوبی، ویتنام، ترکیه، لبنان و...، براه انداخت تا که بتواند حاکمیت شوم خویش را اعمال کند. بویژه در دوران پنتاگونیسم که انحصارات امپریالیستی نیاز شدیدی به زمینه های بالقوه جنگ دارند، جنگ به منزلهٔ هدف آنها. جنگ توده ها برعلیه همدیگر عمده‌ترین زمینه ای است که پنتاگون میتواند در آن صنایع نظامی خود را به مصرف برساند.

جنگهای پنتاگونیستی نمود وحشتناک دیگری از تضادهائی است که امپریالیسم پیوسته صورت کاذبی بدانها میداده و یا تضادهائی ایجاد میکند تا که خلقها را از تضاد آنتاگونیستی غافل سازد و در عوض درگیر جنگ و ستیزی می‌کند که بازار فروش برای صنایع جنگی آنها باشد. اینستکه در دوران کنونی عمده‌ترین عاملی که میتواند به هر مبارزه خلقی اصالت دهد شناخت دشمن و دشمنان اصلی و فرعی است. اصالت مبارزات خلقها درگرو همین است که درگیر جنگ توده ای که تبلور خشم و نفرتشان نسبت به امپریالیسم است، باشند و هوشیاری آنها در جهتگیری ضد امپریالیستی و جلوگیری از عدول از این موضع ضامن پیروزی خلقها است، چه آنکه استراتژهای امپریالیسم لحظه ای از پای نمی‌نشینند و پیوسته در تلاش و تکاپوی به انحراف کشاندن دیالکتیک تاریخ و غافل ساختن توده ها از دشمن عمده اند، و خود غافلند از اینکه دیالکتیک تاریخ پایه بر سنتهای الهی دارد که سرانجام امامت و وراثت مستضعفین را بر زمین بمیان خواهد آورد. پیروزی خلقهای کره، ویتنام، الجزایر، کوبا، نیکاراگوئه، ایران و بالاخره طلیعهٔ پیروزی خلق قهرمان فلسطین شاهدی است بر این مدعا.

حال که شمائی اجمالی از صورتهای گوناگون جنگ و نقش و تاثیر جنگ را در حرکتهای انسانی ـ اجتماعی در یک رابطه عام شناختیم میتوان به بررسی بازتابهای جنگ تحمیلی عراق پرداخته و پرتوهای بازتابهای این جنگ را در منطقه و در سطح جهانی مورد تجزیه

تحلیل قرارداد .

به عواملی در شناخت بازتابهای جنگ موثرند:

برای درک و دریافت بازتابهای جنگ نخست لازم است که پارامترهای موثر در این شناخت‌را موردبررسی قرار داد و در ارتباط با این پارامترها بازتابهای کوتاه مدت ودراز مدت ، مثبت و منفی و بالاخره مستقیم و غیر مستقیم این جنگ را شناخت .

بدون تردید این جنگ بازتابهای منفی و مثبتی در رابطه با حرکت امپریالیسم و مبارزات خلقها در دراز مدت و کوتاه مدت ، بطور مستقیم و غیر مستقیم دارد که تنها بر اساس یک‌برخوردجریانی‌با این جنگ و در ظل‌شناخت‌پارامترهای موثر در درک بازتابهای آن امکان پذیر است . چه‌آنکه پر واضح است‌که‌این جنگ واقعه وحادثه‌ای زودگذر واتفاقی نیست‌و در نتیجه بازتابهای آن تنها در حرکتهای کوتاه مدت محدود و محصور نمی‌ماند، بلکه‌بهمان میزان که ریشه در تضاد دیرینه آشتی‌ناپذیر خلق ـ امپریالیسم دارد ، دارای بازتابهائی با ابعادی گسترده در رابطه با دو جناح این تضاد آشتی ناپذیر خواهد بود . لذاستکه بررسی ریشه های جنگ و انگیزه های وقوع آن و نیز شرایط جهانی وقوع جنگ و ویژگیهای منطقه جنگی . . . هرکدام بنوبه‌ٔ خود در شناخت بازتابهای جنگ نقش و تاثیر سزائی دارند . بنابراین در ابتدا بایستی دیدکه اصلا" چرا جنگ شد و چه اهدافی از جانب دست اندرکاران و طراحان آن پیگیری میشد و در چه شرایطی این جنگ شروع شد (البته با صورت تهاجمی گسترده ای که جدیدا" پیدا کرده) و چه روندی را طی کرد و بالاخره به کجا خواهد انجامید ؟!

توطئه های امپریالیستی و ریشه های جنگ تحمیلی عراق:

بدون تردید جنگ تحمیلی عراق توطئهٔ حساب شده ای است از سوی امپریالیسم جهانخواربسرکردگی‌امریکا .توطئه های امپریالیسم بیش از هر چیز پایه بر وحشت وهراس امپریالیسم‌از تضادآشتی‌ناپذیر خلق امپریالیسم دارد و ریشه های‌این جنگ را نیزبایستی در همین وحشت و هراس‌یافت . انقلاب ایران که با برهم زدن موازنهٔ قدرت در منطقه باسرنگون ساختن‌یکی‌ازرژیمهای سرسپردهو حساس‌منطقه ، جومنطقه‌را به زیان‌امپریالیسم در مجموع بسود خلقها برهم زد همواره به مثابه‌خاری در چشمان امپریالیسم جهانخوار برای‌استعمارگران غیرقابل تحمل بوده است .آنچه‌که بیش از هر چیز استعمار وامپریالیسم به وحشت وهراس می‌افکند ، تنها پیروزی انقلاب ضد استبدادی بر رژیم وابسته‌گذشته

نبود ، بلکه ترس و وحشت آنها همواره از صدور این انقلاب و بیداری و عصیان خلقهای منطقه در تبعیت از انقلاب ایران و پیوستن به انقلاب ریشه‌داری چون انقلاب خونبار فلسطین بوده است ، چرا که رفتن شاه و سقوط رژیم او اگر در همین محدوده خلاصه شود از دیدگاه استراتژهای امپریالیسم ضربه ای است ترمیم پذیر ، در حالیکه گسترش شعاعهای این انقلاب در منطقه ضرباتی به مراتب ترمیم ناپذیر تر و غیرقابل جبران بر پیکر امپریالیسم وارد میسازد . با برهم خوردن موازنهٔ قدرت در منطقه ، امپریالیسم بیکباره با خلاءٔ زاندارم و نیز فقدان کانون موثری جهت طرح ریزی برنامه های سرکوبی خلقها مواجه گشت . براین اساس بود که امپریالیسم شرایط حاکم بر منطقه را در مجموع بسود خلقها یافت و از سوی دیگر زمینه‌را برای دست اندازیهای رقیب خود یعنی شوروی در منطقه مساعد دید . یعنی اینکه مبارزه ضد استبدادی خلقهای ایران که منجر به سقوط مهرهٔ حساسی از اقمار امپریالیسم شد ، گام موثری بود در حل تضاد خلق امپریالیسم ، بسود خلقهای منطقه (البته بیشتر بدین لحاظ که این مبارزه منجر به سقوط رژیم سرسپردهٔ شاه شد ، یعنی نفی این رژیم بخودی خود این ویژگی را داشت که موازنه را بسود خلقها برهم بزند) و علاوه بر این درچنین خلائی موازنهٔ جهانی قدرت نیز بین دو ابرقدرت امریکا و شوروی بسود شوروی تمام شد . این بود که امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا بیکباره مواجه شد به این مسئله اساسی که اگر ضربه وارده بر خود را ترمیم نکند موجودیتش بکلی در معرض خطر و نابودی قرار خواهد گرفت ، و از یکسو خلقهای منطقه با آگاهی از ضربه پذیری امپریالیسم به‌وجد می‌آیند و به عصیان برمیخیزند و از سوی دیگر رقیب سعی در بهره‌برداری از شرایط نوین بوجود آمده خواهد نمود . براین اساس بود که کمر به نابودی انقلاب ایران بست و بی مهابا بر پیکر آن تاختن گرفت ، یکروز نیروهای نظامی متجاوز خویش را در خاک میهن عزیزمان پیاده کرد و روزدیگر توطئه های مکرر کودتا چید و بار دیگر ما را تحریم اقتصادی کردو . . .بالاخره هنگامیکه جنگ فرسایشی عراق با ایران را بروفق مراد خویش یافت مجددانه بدان چشم امید بست تا که بتواند از این طریق ضرباتی کاری بدست عمله آماتور خویش یعنی رژیم عراق بر پیکر انقلاب ایران وارد سازد . از موضع تهاجمی به موضع تدافعی انداختن انقلاب ایران و صرف نیروهایش در دفاع از موجودیت خود در برابر جنگ فرسایشی تحمیلی عراق و زمینه سازی جهت وارد ساختن ضربه نهائی بر انقلاب از اهداف عمدهٔ امپریالیسم از این توطئهٔ ضد خلقی بشمار میرود .

روندی که جنگ تاکنون طی کرده است:

توطئه های امپریالیستی با جنگ فرسایشی عراق علیه انقلاب ایران و تحریکات ضد خلقی رژیم ضد مردمی عراق در داخل ایران آغاز شد. جنگ فرسایشی این ویژگی ها را داشت که *اولا* "از توده ای شدن مبارزه جلوگیری میکرد و *ثانیا* "*انقلاب ایران را در پروسه این جنگ فرسایشی تضعیف میکرد و به موضع دفاعی می‌افکند و ثالثا* "از بسط و گسترش جنگ در منطقه و مسدود شدن تنگه هرمز خبری نبود و *رابعا* "موجب تشدید تضادهای داخلی ایران اعم از بحرانهای اقتصادی و سیاسی میشد و بالاخره امپریالیسم در برابر انقلاب ایران یک جبهه نامرئی از عمله آماتور خویش یعنی رژیم عراق و رژیمهای ارتجاعی مزدور مستقیم امریکا تشکیل میداد که به نمایندگی از طرف امریکا بطرز فرسایشی با انقلاب ایران دست و پنجه نرم کنند. اینکه چرا امپریالیسم امریکا با ارتش کلاسیک مدرن خود و گانیروهای ضربتی خویش بر علیه انقلاب ایران وارد جنگ فرسایشی نشد، بدین لحاظ بود که امریکا با استفاده از تجربیات وافری که در طی سالها استعمار خلقها کسب نموده، به وضوح تمام میدانست که رویاروئی مستقیم خلقها با دشمن عمده‌شان یعنی امریکا چه بازتاب شگرفی در خودآگاهی توده ها و ارتقاء آگاهی ضد امپریالیستی آنها دارد. این بود که از دیدگاه خود چنین صلاح میدید که از این طریق (جنگ تحمیلی عراق علیه ایران) ضربات خود را وارد سازد و بر همین اساس بود که در ابتدا از جنگ فرسایشی عراق حمایت کرد تا که زمینه را برای وارد ساختن ضربه نهائی مهیا سازد، تا که بالاخره بزعم و گمان خود شرایط فراهم شد تا که با تبدیل این جنگ فرسایشی به یک جنگ تهاجمی ضربه نهائی وارد شود. این بود که در شرایطی که در ترکیه کودتا شده بود، و کارتر درگیر مبارزه انتخاباتی بود و لیبی و سوریه در راه به وحدت رسیدن گامهای موثری برداشته بودند و تضادهای درونی هیئت حاکمه ایران به نقطه اوج خود رسیده بود و تعیین سرنوشت گروگانها در دستور کار مجلس قرار گرفته بود و از همه مهمتر انقلاب فلسطین میرفت تا که حساسترین مراحل خودرا پشت سر گذاردو... دیدیم که بیکباره تهاجمات عراق آغاز شد. رژیم ضد خلقی عراق چنین می‌پنداشت که در طی جنگ فرسایشی خود با انقلاب ایران زمینه وارد ساختن ضربه نهائی را فراهم ساخته و براساس همین پندار واهی بود که امپریالیسم امریکا و هم پیمانان ارگانیک او از عراق در این جنگ حمایت کردند، اما دیری نپائید که تاسیسات نفتی عراق و بدنبال آن چاههای نفتی منطقه و تنگه هرمز را در معرض خطر عصیان خلقها دیدند و بشدت بر خود لرزیدند. استراتژهای امپریالیسم گمان میبردند که این تهاجمات جدید عراق تنها ارتش ایران را منسجم و متشکل میسازد و یک جنگ تمام عیار نظامی

(جنگ ارتش علیه ارتش) بوجود می‌آید ، اما با به آتش‌کشیده شدن تاسیسات نفتی عراق و بـه آتش کشیده شدن تاسیسات نفتی ایران توسط ارتش عراق دیدندکه غـرب از روزی "۴ میلیون بشکه نفت" در روز محروم شد و علاوه بر این‌دیدند که شرایط طوری در حال عوض شدن و تغییر است که هر آن احتمال میرود تمامی مناطق نفتی منطقه در آتش خشم و کینهٔ خلقها بسوزد و در همین رابطه تنگهٔ هرمز مسدود گردد و ضرباتی کاری بر پیکر سرمایه‌داری جهانی وارد آید . لذا زمانیکه احساس کرد که جنگ میرود تا که صورت توده ای بخود بگیرد به تلاش و تکاپو افتادند تا که آتش جنگ را فرو نشانند ، بر همین اساس بود که مهرهٔ سرسپرده خود یعنی دیکتاتور پاکستان ، "ضیاءالحق" را به میانجیگری فرستادند و از سوی دیگر باسرعرفات‌که این‌جنگ راحداقل در کوتاه مدت بسودامپریالیسم ـ صهیونیسم و به زیان انقلاب فلسطین و خلقهای عرب میدید ، مجدانه به تلاش افتادند که آتش‌جنگ را فرو نشاند که از سوی رهبران ایران چندان مورد استقبال قرار نگرفت و که درآستانهٔ پیروزی انقلاب و بدنبال سقوط‌رژیم شاه با استقبال شایان توجه توده های میلیونی روبرو شد ، اینبار با برخورد سرد رهبران و وارثان انقلاب مواجه گشت و بدنبال آن‌با بی‌نتیجه ماندن تلاشهایش در این راه بیطرفی سازمان آزادیبخش فلسطین را اعلا نموده واین میتواندسرآغازی هر چند جزئی درجدائی و انفکاک انقلاب فلسطین باانقلاب ایران باشد . بهر تقدیر جنگ میرفت تا که وارد مرحلهٔ‌نوینی شود ،یعنی وارد بستراصولی خـود شود ، چرا که با توده ای شدن مبارزه ، جنگ اصالت خودرا در جهت گیری ضد امپریالیستی مییافت . چه آنکه اصالت این جنگ تنها میتواند در این باشد که خلقها ایران و خلقهای منطقه در یک شکل اصولی به یک مبارزه ضد امپریالیستی تعیین کنند دست زنند و منافع سرمایه داری جهانی را در منطقه به خطر افکنند . با احساس همین خطر بـود که محافل امپریالیستی بیکباره متوجه شدند که چه ریسکی را شروع کرده اند لذا برای افزایش درجه پیروزی خود در ایـن ریسک تعیین کننده ،که میتوانست شکاف عظیمی در سرمایه داری جهانی و بین‌اروپاوآمریکا و ژاپن و آمریکا بوجود آورد ، به دسـ و پا افتادند تا که آتش جنگ فرو نشانند .

به این ترتیب میتوان گفت که بطور کلی جنگ تحمیلی عراق با ایران در سه مرح به سه صورت یکی جنگ ارتش علیه ارتش ،دیگرجنگ ارتش علیه تاسیسات نفتی ـ صنعت و بـالاخره جنگ توده ای تجلی یافت،که البته صورت سوم میرفت تاکه جامهٔ عمل پوشد لیکن دست اندرکاران سیاست ایران به چنین امری دلخوش نداشتند(بر خلاف نـ رهبری انقلاب که در عین تمجید ازارتش ، توده ها را نیز به دفاع از مرزهای اسلامی

حمایت ارتش دعوت میکرد و از طرف دیگر وحشت و هراس محافل امپریالیستی نیز آنها را به تلاش و تکاپوی جدی در جهت جلوگیری از پیش آمدن چنین شرایطی برانگیخت. شکی نیست که بسته شدن تنگهٔ هرمز از سوی ایران، میتواند بهترین زمینه جهت به میدان کشیدن دشمن عمده یعنی آمریکا که خود را در پشت سر رژیمهای ارتجاعی عربستان سعودی مصر، اردن، عمان و... مخفی ساخته بود، و در همین رابطه بهترین زمینه برای توده‌ای شدن این جنگ باشد.

ویژگیهای منطقه و رابطه های حاکم بر آن:

شکی نیست که جنگ بازتاب هائی عام و خاص در سلطهٔ جهانی و منطقه خواهد داشت. بازتاب های خاص این جنگ مربوط میشود به "منطقه" که از ویژگیهای خاصی برخوردار است.

منطقه چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ استراتژیکی حائز اهمیت خاص است. خلیج فارس به مثابه قلبی است که به رگ و پیکر سرمایه داری جهانی خون یعنی "نفت" میرساند. بیش از ۳۰% مجموع نفت آمریکا و ۶۰% نفت اروپا و ۷۰% نفت ژاپن از منطقه خلیج فارس تأمین میشود و از تنگه هرمز میگذرد. این مقدار نفت که حدوداً "معادل ۲۰ میلیون بشکه نفت در روز است از این عبورگاه آبی تنگهٔ هرمز که تحت کنترل ایران است میگذرد و به رگ پیکر سرمایه داری جهانی حیات میدهد. موقعیت اقتصادی و استراتژیک منطقه و نقش حیاتی که برای غول اقتصادی سرمایه داری جهانی دارد، ایجاب میکند که امپریالیسم باحساسیت خاصی به این منطقه توجه داشته باشد و چهار چشمی مواظب باشد تا که از زیر کنترلش خارج نشود. وحشت عمده امپریالیسم از بیداری خلقهای منطقه و سقوط رژیمهای ارتجاعی وابسته به خود در این مناطق در اثر عصیان خلقها است. علاوه بر این وحشت دیگر امپریالیسم از رقیب سرسخت خود یعنی ابرقدرت شرق است که در انتظار بر هم خوردن موازنهٔ قدرت در این منطقه و ایجاد خلاء در اقمار امپریالیسم است. بنابراین میتوان گفت که امپریالیسم از یک سو درگیر با تضاد عمده خلقهای منطقه است واز سوی دیگر درگیر رقابت سختی با رقیب خود یعنی شوروی است. در میان تضاد خلق و امپریالیسم، تضاد دو ابرقدرت و تضاد رژیمهای ارتجاعی منطقه با خلقها اصالت از آن تضاد خلق با امپریالیسم است که رژیمهای ارتجاعی منطقه یا در یک صورت مستقیم و مرئی (امپریالیسم را) نمایندگی میکنند و یا در یک صورت غیر مستقیم و نامرئی، رقابت دو ابر قدرت در برابر این تضاد آنتاگونیستی دارای اصالتی نیست، تنها زمانی

ارزش دارد که تحت الشعاع تضاد عمده منطقه یعنی تضاد خلق ـ امپریالیسم قرار گیرد و در استخدام آن درآید. این است که تنها بایستی به این تضاد اصیل چشم دوخت و امیدوار بود. انقلاب فلسطین و انقلاب ایران شکل گیری این تضاد عمده و نابودی امپریالیسم بر اساس شکل گیری خشم و کینه ضد امپریالیستی خلقهای منطقه را نوید میدهند و در مجموع امپریالیسم ـ صهیونیسم را در منطقه مواجه با خطرات و تهدیداتی کرده اند. به ویژه انقلاب فلسطین با خط مشی اصولی و رهبری اصولی ای که برخوردار است. به عبارت دیگر انقلاب فلسطین و انقلاب ایران ویژگیهای منطقه را رنگ وروئی دیگر داده اند و شرایط را برای بهره برداری امپریالیسم از این منطقهٔ حیاتی پیچیده‌تر کرده اند. با سرنگونی رژیم شاه از یکسو شرایط به سود خلقها ی منطقه تغییر کرد و جو برای شکل گیری مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای منطقه بازتر شده هر چند که خود ایران نتوانست از مبارزه ضد استبدادی، گامی اصولی فراتر نهد و در جهت گیری ضد امپریالیستی در منطقه نقش پیشتازی را ایفا نماید و از سوی دیگر در ظل خلائی که با از دست رفتن مهره ای چون شاه ایجاد شده بود ابرقدرت شرق موازنه قدرت را به سود خود در حال تغییر دید وبه این امید که بتواند از این خلا و شرایط بهره برداری نماید در انتظار نشست تا که بالاخره زمینه بالفعل آن فراهم آید. این است که به یکباره با سقوط رژیم شاه روابط حاکم بر منطقه تغییر کرد، اسرائیل پشتوانه عظیمی را از دست داد، امپریالیسم مواجه با خلاء ژاندارمی و نیز از دست دادن نفت ایران مواجه گشت، و از همه مهمتر خلقهای منطقه، رژیم سرکوبگری چون رژیم شاه را سرنگون یافته و میدان را از برای مبارزات خود باز دیدند. بنابراین امپریالیسم با از دست‌دادن یکی‌از اقمار خیلی حساس خود با شرایط پیچیده و تضادهایی که صورت نوینی داشت، مواجه گشت که در مجموع نه تنها بر وقف مرادش نبود، بلکه ناقض موجودیتش به شمار میرفت، لذاستکه از همان اوان به تلاش و تکاپو افتاد که این شرایط پیچیده را به سود خود و به زیان خلقهائی که بذر امیدی در دلشان کاشته شده بود، تغییر دهد و تضاد های نوین را به سود خود حل کند. در راه رسیدن به این هدف بود که نابودی "انقلاب ایران" و در یک مقیاس وسیعتر نابودی "انقلاب فلسطین" را در دستور کار خود قرار داد، چراکه تنها این دو انقلاب بود که روز بروز این شرایط را پیچیده تر میکردند، انقلاب ایران در ظل دفع و نفی رژیم شاه و انقلاب فلسطین با برخوردها، استراتژی اصولی خود با امپریالیسم و صهیونیسم. و در عین حال تنها این دو انقلاب بودند که میتوانستند تضاد دو ابرقدرت را در استخدام خویش و بسود خلقهای منطقه در آورند و

ضرباتی کاری بر پیکر امپریالیسم وارد سازند. این است که در تمامی طرحها و برنامه های استراتژیستهای امپریالیسم بعد از سقوط شاه در ایران تنها یک هدف عمده را می‌بینیم وآن نابودی انقلاب فلسطین که پیشتاز شایسته ای است از برای خلقهای عرب در مبارزه ضد امپریالیستی ـ ضد صهیونیستی ، و نابودی انقلاب ایران ، است که در مرحلهٔ اول توانسته بود به پیروزی هائی نائل شود و رژیم شاه را سرنگون سازد.

سود و زیان جنگ تحمیلی عراق:

گفتیم که اساسا "جنگ آنگاه که تبلور خشم و کینه توده ها بر علیه دشمن آنتاگونیستی شان باشد یعنی جنگ" توده ای " بستری است از برای رشد و تعالی و خود آگاهی توده ها وآنگاه که ناشی از تحریکات دشمن عمده ، جهت غافل ساختن خلقها از خصم آشتی ناپذیر شان یعنی امپریالیسم باشد ، و توده ها را به جان یکدیگر بیندازد و مرز بندیها و اختلافات نژادی ـ مذهبی را شدت وحدت بخشد بستری است از برای حاکمیت امپریالیسم که این همان جنگ توده ها است . بنابراین ملاک اصالت بخشیدن به یک جنگ ، جهت آن است که بایستی بر علیه امپریالیسم باشد و راه نجات توده ها از مهلکه ای که امپریالیسم از برای آنها فراهم آورده تا که خود از آن طریق بر آنها سلطه راند ، بسیج آنها است بر علیه امپریالیسم . لذا استکه پیش از قربانی شدن توده ها در جنگ و ستیزی که امپریالیسم ایجاد میکند ، تا که حرکت آنها را به انحراف کشاند ، بایستی که خلقها را در جنگی توده ای بر علیه امپریالیسم بسیج کرد و آگاهی ضد امپریالیستی شان را ارتقاء داد تا که از توطئه ها و دسیسه های آن مصونیت یابند . بدون تردید جنگ تحمیلی عراق که از جانب امپریالیسم جهانی و محافل سرمایه داری در آغاز حمایت میشد بیش از هر چیز این هدف را پی میگرفت که آتش جنگ توده ها ، توده های عرب با ایرانی ، شیعه با سنی و کرد با فارس و عرب و . . . ، را برافروزد و حرکت خلقهای ایران و خلقهای عرب را تغییر سمت دهد و اذهان را از دشمن عمده یعنی امپریالیسم جهانی غافل سازد. امپریالیسم خواهان این بود که این جنگ در محدودهٔ ایران و عراق باقی بماند و تنها جنگ ارتش عراق با ارتش ایران باشد ، و در نهایت به جنگ خلقها برعلیه رژیمهای ارتجاعی منطقه مبدل نشود . بدیهی است که اگر جنگ بدین صورتی که هست و بر وفق مراد محافل سرمایه داری ، ادامه یابد جز زیان چیزی برای خلقها ببار نمی آورد . چه آنکه چنین جنگی بر هم زنندهٔ صف خلقها و بهدر دهنده و تلف کنندهٔ نیروهای آنها در نابودی یکدیگر است یعنی همان جنگ توده ها " که بستر حاکمیت امپریالیسم بهشمار میرود . لذا استکه در ابتدا بایستی دید که این جنگ چه نوع جنگی است؟ آیا جنگ

تـوده ای است که در تداوم مبارزه ضد امپریالیستی سقوط رژیم ارتجاعی صدام حسین رابی گیری میکند ؟وآیا جنگ ایـران با عراق بر سر اختلافات مرزی است ؟!آیا ایـن جنگ محتوای ضد امپریالیستی دارد یـا ندارد ؟ آیا چگونه میتوان بدان محتوای ضد امپریالیستی داد ؟!آیا رژیم ایران در نبرد با دشمن عمده یعنی آمریکا است که با رژیم عراق می جنگند ؟و آیا امکان دارد بدون بسیج توده ای به چنین پیروزی بر امپریالیسم نائل شود ؟ و یا که نه مبارزه اش تنهامحدودبه عراق است و تنها سقوط رژیم آنرا دنبال میکند ؟!آیا جنگ ایران و عراق جنگ دو رژیم است یا دو ارتش ؟آیا که حرکتی است در راه صدور انقلاب به ورای مرزها که او لینش عراق است ؟!...

تردیدی نیست که در این جنگ فرصت مناسبی است که میتواند دستاوردهائی نه تنها برای خلقهای ایران و خلقهای منطقه ، بلکه برای همه خلقهای تحت ستم جهان داشته باشد ، چگونه ؟تنها با این شرط که به بسیج توده ای استوار باشد و هدفی جز نابودی امپریالیسم را دنبال نکند . با این شرط که سقوط رژیم عراق را نخستین هدف در جهت صدور انقلاب و برداشتن موانع راه پیروزی انقلاب فلسطین و ضربه زدن بر پیکر امپریالیسم ـ صهیونیسم باشد . با این شرط که تکیه گاه اساسی توده ها باشند و ... و این امکان پذیر نیست مگر آنکه ، امپریالیسم آمریکا را از پشت جبهه واز پشت سر رژیمهای وابستهٔ خود یعنی عربستان ، مصر ، اردن ، کویت و ... .بجبهه بکشانیم و حساب خود را با او تصفیه کنیم ـ چگونه ؟! با شناخت منافع حیاتی او درمنطقه وبه خطر انداختن آن .تنگه هرمز به لحاظ استراتژیک ،و چاههای نفتی و تاسیساتی آن به لحاظ اقتصادی ،حیاتی منافع امپریالیسم جهانی* را در منطقه تشکیل میدهند . بسته شدن تنگهٔ هرمز از سوی ایران با اتکای بـه نیروی لایزال تـوده هـا و قطع صدور نفت به غرب و بمبارزه طلبیدن رژیمهای ارتجاعی منطقه در نهایت به میدان کارزار کشانیدن امپریالیسم که در حال حاضر خود را در پشت سر این رژیمها مخفی نموده است ، در یک شکل اصولی یعنی با اتکای به توده ها میتواند به این جنگ صورتی نوین و بسود خلقهای ایران و خلقهای منطقه و همه خلقهای تحت ستم جهان بدهد . این تنها راهی است که میتواند به ایـن جنگ صورتی مردمی و خلقی بدهد ،و به همین لحاظ است که امپریالیسم جهانی از ترس و

---

*ـ البته بایستی به این نکته مهم توجه داشت که توده‌ها هیچگاه رویاروی یکدیگر قرار نمی‌گیرند ، و بر علیه یکدیگر به جنگ و ستیز بر نمی‌خیزند مگر در اثر تحریکات توطئه‌ها و دسیسه های امپریالیسم .

وحشت چنین جنگی با ابعادی گسترده که تمامی منطقه را در زیر پایش به لرزه در آورده به تلاش و تکاپو افتاده تا بهمین جا جنگ را متوقف سازد و در یک حالت بلاتکلیفی نه جنگ و نه صلح، دو طرف را به دعواهای محلی ، مذاکرات سیاسی و برخوردهای پراکنده و جنگ فرسایشی ، مشغول دارد تا که خود بتواند از تیز رس حاد شدن آن مصون و محفوظ بماند . و بقول معروف امپریالیسم جهانی نابودی خود را در حاد شدن جنگ و منفعت خود را بقول معروف در " استخوان تو زخم گذاشتن " طرفین دعوا میبابد . چه آنکه امپریالیسم همه سعی و کوششاش بر این است که جنگ تنها در بین همین دو طرف دعوا یعنی ایران و عراق محدود بماند ، تا که در نهایت هردو آنقدر ضعیف شوند که بتوانند مهره دیگری چون عربستان را تقویت نماید و از لحاظ نظامی آن را به تفوق و برتری برساند و از سوی دیگر جبهه ضد صهیونیستی تضعیف و میدان برای ترکتازی صهیونیستها برپیکر خونبار انقلاب فلسطین مهیا گردد .

بازتابهای مستقیم و غیر مستقیم جنگ :

گفتیم که اساسا " جنگ تحمیلی عراق در صورتی در جهت منافع خلقها و بزیان امپریالیسم جهانخوار است که با گسترش امواج آن در سطح منطقه ضربات کاری بر پیکر سرمایه‌داری جهانی وارد آورد و رژیمهای وابسته منطقه را دستخوش عصیان خلقهای منطقه به پیشتازی انقلاب فلسطین و انقلاب ایران سازد و . . . در اینصورت است که محافل امپریالیستی به تلاش و تکاپو خواهند افتاد تا که به جنگ خاتمه دهند و ثبات و آرامش را به منطقه باز گردانند . آنچه که حائز اهمیت است اینستکه این جنگ تبدیل شود به حرکتی رهائی‌بخش در سطح منطقه که هدفی جز رهائی خلقهای آن از سلطه و سیطره امپریالیسم نداشته باشد ، این درست همان چیزی است که محافل سرمایه داری بشدت از آن وحشت و هراس دارند ، چرا که آنها نیاز به جزیره ثبات دارند تا که در ظل آرامش و ثبات آن هر چه بخواهند بچاپند و غارت کنند . بی ثباتی و تزلزل رژیمهائی چون عراق ، اردن ، عربستان سعودی ، بصره ، کویت و . . . همه و همه میتوانند خواب راحت چندین ساله را از امپریالیسم امریکا برباینند و موقعیتش را در منطقه متزلزل سازند . بنابراین بیش از هر چیز بایستی تلاش و کوشش کرد که از این جنگ به عنوان زمینه و بستری مساعد ، از برای بسیج توده‌ها برعلیه امپریالیسم بهره جست و فرصت را مغتنم شمرد ، منافع او را در منطقه آماج حمله و تهدید قرار داد و در این رابطه از تضادش با ابرقدرت شرق استفاده کرد وسعی نمود تا که امپریالیسم را بطور مستقیم وارد معرکه کرد تا که دد منشی و غارتگری و ماهیت ضد خلقی‌اش

از برای خلقهای منطقه روشن و آشکار گردد .

همانطورکه پیش ازاین گفته شد ،بطور طبیعی جنگ بازتابهائی دارد که در دوصورت سودآور و زیانزا نمودار میگردند که قبل از این در بررسی سود و زیان جنگ مورد بررسی قرارگرفت . اما مسئله‌ای که در اینجا میخواهیم مورد بررسی قرار دهیم بازتابهای‌مستقیم و غیر مستقیم این جنگ است ،یعنی اینکه‌ببینیم چه‌کشور ها و مناطقی در معرض بازتابهای مستقیم و غیرمستقیم جنگ قرار دارند . برای این منظور اول اینکه بایستی جنگ را با پایانی‌که برای‌آن وجود دارد و بسوی آن در جریان‌است مورد بررسی قرار داد و بر همین اساس‌بازتابهای آنرا نیز در همین رابطه بررسی کرد ، دوم اینکه بایستی روشن ساخت که چه مناطقی‌و با چه ویژگیهائی‌در معرض مستقیم و چه مناطقی با چه خصائصی‌در معرض‌غیر مستقیم جنگ قرار دارند وچه‌نوع رابطه‌ای‌با این‌جنگ دارند .شکی نیست که‌جنگ با روندی که تاکنون طی کرده است اگر تکیه گاه عمده خود را توده‌ها قرار دهد ،پایانی جز نابودی منافع امپریالیسم در منطقه نخواهد داشت و چنانچه تاکنون مشاهده شده استراتژهای امپریالیسم با پیش‌بینی چنین وضعی بدست و پا افتاده اند تا از وقوعش جلوگیری بعمل آورند ،در رابطه باقسمت اول بهمین جا بسنده میکنیم و میپردازیم به قسمت دوم . بطور کلی کشورهائی که در معرض بازتابهای مستقیم جنگ قرار دارند ،ایران ، فلسطین و عراق هستند . بازتابهای‌مثبت‌این‌جنگ در ایران میتواند به‌ترتیب عبارت‌باشند از: ۱ ــ فراهم گشتن‌زمینه* جهت‌توده‌ای شدن مبارزه و بسیج توده‌ها بر علیه رژیم عراق که آنـــرا نماینده و حافظ منافع امریکادربرابرانقلاب‌ایران‌میدانندودرنتیجه رشدخشم‌و کینـــه و احساسات‌ضدامریکائی‌توده‌ها که‌البته‌نیازی‌مبرم به‌شکل‌گیری‌وجهتگیری‌اصولی‌دارد . ۲ــ وحدت‌درون خلقی و بسیج ضد امپریالیستی توده‌ها که مانع به یاس‌رسیدن‌توده هـا ست ۳ ــ تحت‌الشعاع‌قرارگرفتن‌تضادهای‌درونی‌هیئت‌حاکمه۴ــ رشد تاب و توان تحمل توده‌ها دربرابرکمبود مواد غذائی ، سوختی ، امکانات و . . . تا حدودی ضربه دیدن سرمایه‌داری وابسته ۵ ــ تبدیل موضع تدافعی انقلاب ایران به موضع تهاجمی ، در صورتیکه در جهت صدور انقلاب بکار افتد . . . ۶ ــ فراهم شدن زمینه* تماس‌ارتش با توده ها در ظل بسیج ضـــد امپریالیستی توده ها و متخلق و متصف شدن ارتش (البته کادرهای‌پائین که عرق وطن دوستی و مردمی‌دارند) به اخلاق توده ای و صورت مردمی پیدا کردن آن با آشنائی ارتش ازدردها و نیازهای مردم (در اینجا بایستی توجه داشت که منظور این استکه ارتش خلط‌ها و آلودگیهای‌خود را در ظل حرکت توده ها و در پروسه* مبارزه ضد امپریالیستی ، آنها ازدست بدهد نه اینکه ارتش پایگاه مردمی‌ومحبوبیت توده‌ای پیدا کند ،اما در بافت

آن تغییر حاصل نشود) و بازتابهای منفی جنگ در رابطه با ایران عبارتنداز: ۱ ــ محبوبیت توده ای پیدا کردن ارتش بی آنکه دریافت آن تغییری حاصل شود و صورتی مردمی پیدا کند ۲ ــ تشدید بحرانهای اقتصادی که زمینه ساز یاسروسرخوردگی توده ها است ۳ــ عدم رشد آگاهی ضد امپریالیستی توده ها (اگر که این جنگ در همین محدوده و بین ارتشین ایران وارتش عراق جریان داشته باشد) و نیز مکانیکی برخورد کردن توده ها با رژیم عراق و عمده شمردن آن بدون در نظر داشتن دشمن عمده جهانی یعنی امپریالیسم امریکا ۴ــ سوءاستفاده از احساسات پاک مردم در این سطح بر علیه نیروهای مترقی جهت تسویه حساب با آنها ــ البته بایستی به این نکته توجه داشت که اگر حالت نه جنگ و نه صلح برمنطقه حاکم شود ، یعنی آنچه که امریکا میخواهد ، جنگ بازتابی جز سرخوردگی توده‌ها نخواهد داشت . بنابراین برای محدود کردن و از بین بردن بازتابهای منفی جنگ بایستی جنگ را تا پایانی مطلوب پیش برد که بنظر میرسد ، سقوط رژیم صدام به عنوان نخستین تجلی صدور انقلاب و سرآغازی از برای صادر کردن انقلاب در نواحی مختلف منطقه و بخطر انداختن منافع امپریالیسم ، با مسدود کردن تنگه هرمز و به مبارزه روباروی طلبیدن امپریالیسم امریکا و . . . نتیجه پایان مطلوبی از برای این جنگ باشد .

بازتابهای جنگ در ارتباط با عراق ، بسته به اینکه جنگ تا کجا ادامه یابد ، اگر منجر به سقوط رژیم صدام به منزله سرآغاز سقوط رژیمهای ارتجاعی منطقه در اثر صدور انقلاب ایران و در راستای تقویت موضع انقلاب فلسطین با روی کار آمدن رژیمهای مردمی درمنطقه باشد ، کاری ترین ضربه ای است که بر پیکر امپریالیسم وارد آمده است . اما اگر تنها به تضعیف قدرت نظامی عراق و نیز تضعیف موقعیت نظامی ایران در اثر لطمات و زیانهای جنگ بیانجامد و بدون پایانی مطلوب حالت نه جنگ نه صلح باقی بماند ، در این صورت زمینه برای ترکتازیهای امپریالیسم و تقویت بنیه نظامی رژیمهای سرسپرده دیگری چون رژیم ملک خالد در عربستان فراهم خواهد ساخت . در این رابطه بایستی در نظر داشت که در همین اثنا ، امریکا که بنظر میرسد وسعت یافتن و گسترش جنگ در سراسر منطقه به زیانش است ، هواپیماهای آواکس تحویل عربستان داد . بنابراین بازتاب مثبت این جنگ در عراق تنها میتواند تشدید تضاد مردم این کشور با رژیم صدام باشد ، در عین حال بایستی توجه داشت که متزلزل شدن موقعیت رژیم صدام ، زمینه را برای یک کودتای امریکایی و یا روسی فراهم نسازد . چه آنکه در اینصورت اوضاع منطقه صورتی به مراتب پیچیده تر از اوضاع کنونی پیدا خواهد کرد . آنچه که حائز اهمیت است اینستکه تشدید تضادهای داخلی منجر به روی کار آمدن رژیمی گردد که تمایل بیشتری به آرمان انقلاب فلسطین داشته باشد

و تقویت کنندهٔ جناح فلسطین باشد و در همین رابطه متمایل به رژیم ایران نیز باشد و با رویاروئی با انقلاب ایران آب به آسیاب امپریالیسم و صهیونیسم نریزد. از کار افتادن تاسیسات نفتی عراق و قطع صدور نفت عراق به کشورهای امپریالیستی بنوبهٔ خود بازتاب مثبتی در این جنگ بشمار میرود، چرا که این ضربه‌ای است کاری برمنافع امپریالیسم درمنطقه. همین روزها بود که عرفات از کشورهای صادره کنندهٔ نفت خواست تا که صدور نفت خود را به غرب قطع کنند تا که در برابر آرمان انقلاب فلسطین سر تعظیم فرود آورند، در این زمان درست همین رژیم عراق بود که درروبا روئی با انقلاب ایران و مقابله با انقلاب فلسطین در کنفرانس اوپک در جرگهٔ رژیمهای ارتجاعی وابسته به امریکا قرار گرفت. و بالاخره از همه مهمتر بازتابهای جنگ در انقلاب فلسطین است. شکی نیست که جنگ ایران با عراق طرفی از برای فلسطین نخواهد بست، بلکه جنگ ایران با امریکا است که بسود انقلاب فلسطین است و اگر این جنگ نیز با جهتگیری ضد امپریالیستی منافع امپریالیسم را در منطقه بخطر افکنده، قطع صدور نفت را موجب شود و سقوط رژیم صدام و روی کار آمدن رژیمی متمایل به آرمان انقلاب فلسطین را باعث گردد و جبهه فلسطین را در برابر امپریالیسم صهیونیسم و ارتجاع منطقه تقویت کند، بدون شک در دراز مدت بسود انقلاب فلسطین خواهد بود. هر چند که در کوتاه مدت طرفی از برای فلسطینیها نبندد و حتی اسرائیل را به وجد آورد. بنابراین آنچه که در اینجا از اهمیت خاصی برخوردار است اینستکه جنگ درجهت ضد امپریالیستی صورتی حاد پیدا کند و بطور جد منافع غرب را بخطر اندازد، و سقوط رژیمهایی چون رژیم عراق، اردن، مصر، عربستان سعودی را در ظل همین مبارزه ضد امپریالیستی و در جهت تقویت موضع فلسطین و جناح حامی آن یعنی سوریه، لیبی، الجزایر و یمن جنوبی را دنبال کند. به این ترتیب میتوان گفت که عمده ترین بازتاب مثبت مستقیم جنگ میتواند وحدت خلقهای منطقه در ظل اتحاد و اتصال ایران و انقلاب فلسطین، الجزایر و لیبی و سوریه و یمن جنوبی در مبارزهٔ بی امان بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم باشد و بازتاب منفی مستقیم آن نیز میتواند جدائی و تفرقه انقلاب ایران از انقلاب فلسطین و جدائی درصف ایران و کشورهای لیبی ـ سوریه ـ الجزایر و یمن جنوبی باشد. اما بازتابهای غیر مستقیم مثبت جنگ متزلزل شدن رژیمهای ارتجاعی منطقه با شیخ‌نشینها و . . . است که البته وجود شیعیان در پاره‌ای از این مناطق میتواند این عمل را تسریع کند.

بهامید آنکه این جنگ به مثابه بستری از برای رشد آگاهی ضد امپریالیستی خلقهای ایران و خلقهای منطقه و نابودی منافع امپریالیسم در منطقه و دفع و نفی سلطهٔ آن، تا وحدت و عصیان همهٔ خلقهای منطقه ادامه یابد، ما نیز بدین امید این جنگ را به فال نیک میگیریم.

والسلام

۵۷/۷/۱۲

قیمت ۲۰ ریال